



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

بیانیه



اسفند ماه 1396

یک: آغازگاه

پراکسیس اجتماعی و تاریخی انسان تنها نقطه‌ی عزیمت عینی شناخت همه‌ی وجوه هستی اجتماعی و تاریخی انسان است. انتقادی و انقلابی بودن، سرشت درون‌ماندگار این پراکسیس ضامن و متضمن تاریخت و آفرینندگی آن است.

دو: شالوده‌ها

ماتریالیسمی استوار بر عینیت و تاریخت پراکسیس اجتماعی و تاریخی انسان، شالوده‌ی دستگاه مفهومی مارکسیسم در نقد برابرایستای شناخت، جامعه و تاریخ، است: شناخت حقیقت سلطه و استثمار، و توأمان، کنشگری در انکار آن؛ شناخت ساختار طبقاتی جامعه و تاریخ، و توأمان، مبارزه در راه براندازی طبقات و ساختار طبقاتی جامعه.

سه: سرشت و سپرها

درون‌ماندگاری ویژگی‌های انقلابی و انتقادی در نگرش و رویکرد مارکس و مارکسیسم به جامعه، مارکسیسم را از ایدئولوژی‌های ناکجاآبادی، تاریخی‌گری، قدرگرایی و جبرگرایی و ایدئولوژی‌های آخرالزمانی پوشیده در «علم»ی ایجابی جدا می‌کند. آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی مارکسیسم مبتنی است بر سرشت روشنگرانه و ستیزه‌جویانه‌ی آن.

مارکسیسم هم‌هنگام سه نقد است: نقد اقتصاد سیاسی، نقد بتوارگی کالایی، نقد ایدئولوژی بورژوایی و ایدئولوژی بطور اعم. مارکسیسم به‌مثابه‌ی نظریه، ایدئولوژی نیست؛ نقد ایدئولوژی است. مارکسیسم اقتصاد سیاسی نیست؛ نه اقتصاد سیاسی مارکسی و نه اقتصاد سیاسی مارکسیستی. مارکسیسم نقد اقتصاد سیاسی است.

چهار: گستره و ژرفا

مارکسیسم، مارکسیسم است؛ بی‌هیچ پیشوند و پسوندی. نقد مارکس و مارکسیسم در راستای استوارکردن رویکردی نظری و عملی، امروزین و توانا در نقد ایدئولوژی‌های معاصر، در قلمرو مارکسیسم است. همه‌ی دیدگاه‌ها و ره‌آوردهای نظری و سیاسی پرمایه و درخشانی که رو به سوی جهانی رها از سلطه و استثمار دارند، حتی آنها که خود را بیرون از مارکسیسم تعریف می‌کنند، چنان تعارض و تنافری با مارکسیسم ندارند که نتوانند در قلمرو مارکسیسم به‌مثابه‌ی نقد تعریف شوند.

پنج: دیالکتیک

دیالکتیک مارکسیستی در نقد هستی اجتماعی و تاریخی انسان، دیالکتیکی ویژه است:

(1) همچون روش در دست پژوهشگر ناظر و ناقد، در شناخت تعارضات و کشمکش‌های واقعی بین نیروها و گرایش‌ها و نهادها.

(2) همچون شیوه‌ی هستی واقعی این گرایش‌های متناقض و متضاد در هیأت انتزاعاتی پیکریافته.

شش: آزادی و قدرت

همه‌ی سازوکارهایی که رو به سوی جامعه‌ای آزاد و رها از سلطه دارند، چه در پراکسیس مبارزاتی و براندازنده‌ی کنونی‌شان و چه در فرآیند گذاری که ظرف، حامل و وسیله‌ی ساختن جامعه‌ای آزاد و رها از سلطه باشند، چه این زمان و چه آن زمان، چه بلحاظ نظری و چه در تحقق نهادین‌شده‌ی فردی و گروهی یا سیاسی و سازمانی، باید امکان و داعیه‌ی نمایندگی انحصاری حقیقت، داعیه‌ی نمایندگی انحصاری طبقه و نیروی براندازنده یا سازنده را انکار کنند. هر شرطی در آزادی بی‌قید و شرط اندیشه و بیان، هرچند کوچک و به هر بهانه‌ای، نطفه و دانه‌ای است که روزی مجال بالیدن به هیولای تنومند و قدر قدرت استبدادی سلطه‌گر را خواهد یافت.

هفت: چشم‌انداز

جهانی که شکوفایی انسان در آن، رها از همه‌ی بندهای سلطه و استثمار نژادی، قومی، طبقاتی و جنسی، شرط شکوفایی همگان است؛ جهانی که در آن، انسان‌ها بخواهند و بتوانند شرایط زیست و ادامه‌ی زیست خود را در ارتباطی آزادانه و آگاهانه و صلح‌آمیز با هموعان خود و در ارتباطی خویشاوندانه و آشتی‌جویانه، و نه ویرانگرانه و ستیزجویانه، با طبیعت تولید و بازتولید کنند و قدرت و ظرفیت همزادان و هموندان اندیشه و عمل‌شان را در این راه به‌کار بندند، نه تنها امکانی واقعی است، بلکه تنها بدیل رهایی انسانی از بربریتی است که اینک به دوزخ زندگی ما مبدل شده است. ناممکن خواندن این جهان، افسانه و ترفندی ایدئولوژیک بیش نیست، که طراحان، مروجان و پاسدارانش، خدایان، آتش‌افروزان و نگهبانان دوزخ زندگی امروزین جهان مایند.

هشت: دستور کار

بهترین، انقلابی‌ترین و نیوغ‌آمیزترین نظریه، بدون پیوند اندام‌وار با نبض، متن و کنشگران یک جنبش اجتماعی و سیاسی واقعی، بطور بلاواسطه، هیچ هوده‌ای ندارد.